

سخنی با خوانندگان

ایرانیان گرامی و هم میهنان ارجمندم درود بر شما،

آماج از پژوهشی که که بخش چهارم آن به همراه این نامه ارمغان می‌گردد، این نیست که خودی‌ها ستوده و بیگانگان خوار شمرده شوند، چنین کاری یکسره دور از بینش و منش ایرانی است. آماج این است که از میان انبوهی از نوشته‌های تاریخی، راست از ناراست و شایسته از ناشایسته بازشناسیم تا بتوانیم گذشته را چراغ راه آینده کنیم.

هر دانش پژوهی که در زمینه‌ی تاریخ ایران به کند و کاو پردازد، بزودی در خواهد یافت که نیاکان فرمند ما تا زمانی که بر شالوده‌های بنیادین فرهنگ ایران، که فرهنگ جوانمردی و جوانزنی - فرهنگ داد و دهش و کار و کوشش در راستای نو سازی و بهسازی جهان - فرهنگ مهر گستری و شادی پراکنی - فرهنگ گرامیداشت جان و پاسداری از زیست‌مندان - فرهنگ همسنگی و برابری زن و مرد در همه‌ی زمینه‌های زندگی - فرهنگ میهمان‌نوازی و ارج گذاشتن به نان و نمک - فرهنگ راستکاری و راستگفتاری و پیمان‌داری - فرهنگ پاسداری از خانمان و روستا و شهر و کشور - فرهنگ میهن پرستی و جانبازی در راه مهین و دیگر ارزشهای اهورایی - فرهنگ پاسداری از آب و خاک و گیاه و جانور.. و دیگر فروع‌های فرهنگ جهان‌آرای ایران استوار بودند، بر بخش بزرگی از جهان فرمانروایی داشتند و مردمان گوناگون از سرزمینهای دور و نزدیک خود را به پیشگاه شهریاران و لاتبار ایرانزمین می‌رساندند تا از آنان بخواهند که سایه شهریاری خود را بر سر آنان نیز بگسترانند.

شوربختانه پس از یورش ناجوانمردانه‌ی اسکندر گجستک و بردن گرامی‌نامه‌ی اوستا به یونان، ایرانیان اندک اندک از شالوده‌های بنیادین فرهنگ جهان‌آرای خود دور افتادند.

پژوهنده‌ی تاریخ بزودی در خواهد یافت که تا پایان دوره‌ی اشکانی هنوز نشانه‌های بسیار از آن فرهنگ ورجاوند در اندیشه و گفتار و کردار ایرانیان دیده می‌شد، ولی پس از روی کار آمدن خاندان ساسانی، در پی زشتکاریهای برخی از پادشاهان این خاندان و تبهکاریهای برخی از موبدان زرتشتی، ایرانیان اندک اندک از شالوده‌های بنیادین آن فرهنگ دور افتادند، و این دوری، نه تنها زمینه‌ی فروپاشی خاندان ساسانی، بلکه زمینه‌ی شکست هزار و چهارصد ساله‌ی ملت بزرگ ایران را از تازیان بیابانگرد فراهم آورد.

برزویه پزشک، در پیشگفتار کلیله و دمنه، با تلخ‌ترین واژه‌ها و اندوه‌بارترین سخنان، بدهنجاریهایی را که در دوره‌ی ساسانی در بینش و منش ایرانیان رخ نموده بود بنمایش می‌گذارد، این مرد بزرگ می‌نویسد: «.. در این روزگار تیره که دهش و بزرگواری مردمان رو به کاهش نهاده، و فروع‌هایی مانند گجستگی نهاد و برتری خرد، استواری رای، جوانمردی، راستی در سخن، گسترش داد، مهربانی، دستگیری، بخشش، خویش‌داری، دانش دوستی، گرامیداشت دانشمندان، گزینش فرزاندگی و فرزاندگان، زبون‌سازی بیدادگران، و پرورش بزرگان، پشتیبانی از ستم‌دیدگان، به فراموشی سپرده شده است».

کردار ستوده و خوی پسندیده‌ی کهنه‌گشته است! راه راست بسته و کژ راه گشاده! دادگری ناپیدا و بیدادگری هویدا است، دانش به دور افتاده است و نادانی خواستار بسیار دارد، پستی و فرومایگی بر همه فرمانروا گشته و بخشایش و جوانمردی گریزان، دوستی‌ها سست و دشمنی‌ها نیرومند گشته است، نیکمردان رنجور و خوارند و بدکاران آسوده و گرامی، نیرنگ و فریب‌بیدار است و پیمان‌داری و نیکومیشی در خواب، دروغ‌هناینده و پر بار است و راستی از یاد رفته و دور افتاده، هوده گریخته است و بیهوده‌پیروز، پیروی از خواهش‌های تن‌خویی پسندیده است و بی‌ارزش گردانیدن دست‌ورهای خرد روشی ستودنی، ستم‌دیده‌ی بی‌گناه پست شده است و ستمگر گناهکار گرامی، آرزوی چیره است و خرسندی در شکست، جهان‌فریبکار با این نهادها شاد است و با گشایش این درها تازه روی و خندان...».

برزویه‌ی پزشک اگر چه از بازگفت آن سخنان روانش پراز درد بود ولی از نشان دادن نژد منشیهایی که میهنش را رو به تباہی می‌کشید، هیچ هراسی بدل راه نداد، ما نیز در این پژوهش هرکجا با ناراستکاری و نژدمنشی هم میهنان برخورد کنیم، بی هیچ هراسی از خرده‌گیران، آن زشتی را نشان خواهیم داد. آماج ما از این کار شناخت درونمایه‌ی تاریخ است نه ستایش خودی و نکوهش بیگانه، ما نیز مانند فردوسی بزرگ می‌خواهیم بدانیم:

که گیتی به آغاز چون داشتند که ایدون بما خوار بگذاشتند

چگونه بر آمد به نیک اختری بر ایشان همه روز کند آوری

فردوسی بزرگ که سپه دار فرهنگ ایران است هرگز از نشان دادن زشتکاریها و دژمنشیهای پادشاهان زشتکاری مانند گشتاسب و کیکوس، و پهلوانان نا بخرد یا کم خردی مانند توس و اسفندیار و سهراب و دیگران هراسی بدل راه نمی دهد تا آنجا که در داستان رستم و سهراب از نشان دادن زشتکاریهای رستم نیز خود داری نمی کند، و هر جا که بایسته بود از ستودن پیران (پهلوان تورانی) باز نمی ماند، این آن چیزی است که ما فرهنگ ایرانش می نامیم.

ما می خواهیم از میان انبوهی از سخنان درست و نادرست ، پاسخ این پرسش را پیدا کنیم که: چرا ایرانیان از تازیان شکست خوردند؟

آیا این سخن درست است که : ... مسلمان شدن ایرانیان چندان از روی ترس و اجبار نبود. ایرانیان با میل باطنی خود به (معنویت اسلام) صادقانه روی آوردند..

آیا علی شریعتی درست می گوید که: « وجود فساد و تبعیض های طبقاتی در جامعه و نفرت مردم از رژیم ساسانی و روحانیون زرتشتی باعث شد تا ایرانیان اسلام را با آغوش باز بپذیرند! بطوریکه ایرانی بعد از برخورد با اسلام اولیه احساس کرد که دین اسلام همان گمشده ای است که بدنبالش می گشته است، برای همین مذهب خودش را ول کرد، ملیت خودش را ول کرد، سنت های خودش را ول کرد، و بطرف اسلام شتافت...».

آیا مرتضی مطهری درست می گوید که: « علاقه ایرانیان به دین مقدس اسلام از همان آغاز ظهور این دین مقدس شروع شد . قبل از اینکه شریعت مقدس اسلام توسط مجاهدین مسلمان به این سرزمین بیاید، ایرانیان مقیم یمن به انین اسلام گرویدند و با میل و رغبت به احکام قرآن تسلیم شدند و از جان و دل در ترویج شریعت اسلام کوشش نمودند و حتی در راه اسلام و مبارزه با معاندین نبی اکرم جان سپردند...». اسلام برای ایران و ایرانی در حکم غذای مطبوعی بود که به حلق گرسنه ای فرو رود یا آب گوارایی که بکام تشنه ای ریخته شود...» .

ما باید راستیها را بدانیم تا بتوانیم با آگاهی از نیک و بد گذشته آینده ی میهن خود را بسوی آرمانهای برتر برنامه ریزی کنیم.

پاینده ایران - هومر آبرامیان

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>